



چشم اندازی نوین به دنیای «جبران خلیل جبران»

کبری روشنفکر - مدرّس

استاد "یوسف حدّاد" (۱۹۴۹م - ۱۸۶۵م) با زبان پدرانش هرچه بیشتر آشنا گردد. این مسافرت فرصتی بود تا بار دیگر به مشاهده وطن مینوسرشت پرداخته و روحیه تعمق در هستی و عشق به میهن در روح و جانش زنده شود. همچنین در این مدت با مشاهده بی‌عدالتیهای اجتماعی و ستمی که فئودالها بر مردم روا می‌داشتند، بینش خاص اجتماعی او پایه‌ریزی شد.^(۱) در همین سالها شور جوانی، او را شیفتهٔ دختری به نام "حلاّ ضاهر" کرد اما اولین تجربهٔ عشق برای او به ناکامی انجامید. پابندی به سنتهای اجتماعی و فقر اقتصادی که جبران، آن را دلیل شکست خود در عشق می‌دید، انگیزهٔ پیدایش اثر ادبی او به نام "الاجنحة المتکسرة" (بالهای شکسته) شد. جبران در بالهای شکسته، عامل اساسی ناکامی خود را در اختلاف شدید طبقاتی بین

علاقه‌ای وافر داشت. تا دوازده سالگی کنار برادر و دو خواهرش بسان روستاییان دیگر زندگی را در فقر گذراند. در سال ۱۸۹۵م افزایش فشارهای اقتصادی، مادر را مصمم کرد تا به همراه کودکان جلالی وطن کند و پدر که در زندان به سر می‌برد، در وطن باقی ماند. هجرت بدون همراهی پدر و تحمیل مشقات زندگی بر مادر او را نسبت به "زن" خوشبین ساخته و "مرد" را در نظر او در هاله‌ای از بدبینی قرار داد که هیچگاه این بدبینی از بین نرفت.

اعضای خانواده راهی بوستون - یکی از ایالت‌های آمریکای شمالی - شدند و در فقیرترین محله آن منزل گزیدند. برادر بزرگش پطرس، در دکان کوچکی مشغول به کار شد. مادر نیز به سختی کار می‌کرد اما از آنجا که خانواده نسبت به جبران محبتی خاص داشتند و او را کم‌سن‌تر از آن می‌دیدند که مسؤولیتی بپذیرد، وی را به فراگیری زبان انگلیسی و نقاشی ترغیب کردند. جبران در چهارده‌سالگی به صلاح‌دید برادر به لبنان بازگشت تا در مدرسهٔ "حکمت" بیروت و پای درس

زندگی، آثار و افکار جبران خلیل جبران بارها مورد دقت نظر و بررسی موشکافانه قرار گرفته است. ناقدان و صاحب نظران هر یک او را به گونه‌ای ترسیم نموده‌اند. عده‌ای او را تاسوسز پیامبری بالا برده و گروهی او را دست‌نشاندهٔ استعمار، بسی‌دین و لایبیک دانسته‌اند. وجود اینگونه تناقض شدید در آرا، انگیزه لازم برای نگرش مجدد در شخصیت جبران و مطالعه آثار او را فراهم می‌آورد تا از این طریق به چهره‌های نزدیک به واقع از او دست یابیم.

جبران خلیل جبران در سال ۱۸۸۳ م در خانواده‌ای مسیحی و ساکن روستای بشری واقع در شمال لبنان متولد شد. پدر وی چوپانی خشن و دائم الخمر بود ولی مادری مهربان، دلسوز و فداکار داشت. وی دوران کودکی را با گشت و گذار در دامن طبیعت و مشاهدهٔ مناظر زیبای شمال سپری نمود. از همان کودکی، گوشه‌گیر بود و اوقات زیادی به فکر فرو می‌رفت. او در کنار درس به نقاشی

(۱) الفاخوری - حنا: الجامع فی تاریخ الادب العسری، دارالجمیل، ۱۹۹۵، ط ۲، ج ۲، ص ۲۱۹-۲۲۰

خانواده دختر و خانواده خود و نیز دخالت کاهن مسیحی برای دسترسی به ثروت پدر دختر می‌داند. از این رو این کتاب، فریاد اعتراض آمیزی نسبت به پولداران و دینمردان است^(۱)، هر چند در آثار دیگر نیز ستیزه‌جویی وی با کاهنان و مالداران کاملاً مشهود است. جبران در ۱۹۰۲ م و پس از چهار سال بار دیگر به بوستون بازگشت و با مصیبت و غم و اندوه مواجه شد. بیماری سل، خواهرش را به کام مرگ درافکنده بود. در چهره مادر نیز علائمی از این بیماری دیده می‌شد. سال بعد از آن هم برادر به دیار ابدیت پیوست. به دلیل این مصیبت‌های پی‌درپی، ترس از مردن، کابوس اوقات تنهایی وی گردید^(۲) و شاید برای فراموش کردن این دلهره دائمی بود که خود را وقف هنر کرد. جبران که تا آن زمان به پشتیبانی خانواده‌اش دلخوش بود، خواهر دیگرش را تنها قرین خود در سرزمین غریب می‌دید. او هم تمام نیرو و توان خود را در انگشتانش جمع کرده بود تا با گلدوزی زندگی خود و برادر را تأمین کند. خواهر - دومین زن زندگی جبران بعد از مادر - ایثارگرانه از او حمایت می‌کرد و همین امر بود که سبب شد وی تا پایان عمر نسبت به زن دیدی مثبت و قدرشناسانه داشته باشد. او بعدها در نامه‌ای به "می‌زیاده" یاد آور می‌شود: "با تمام وجودم مدیون "زن" هستم. اگر زن (مادر) و زن (خواهر) و زن (دوست) نبود، در میان خفتگانی که آرامش دنیا را با خرناسه‌های خود بر هم می‌زنند، به خواب می‌رفتم." او در جای دیگر چنین می‌نویسد: "زن مانند زندگی

است که هر انسانی مالک آن است و مانند مرگ است که بر هر انسانی چیره می‌گردد و چون ابدیت، همه افراد بشر را در بر می‌گیرد."^(۳)

جبران برای اینکه از خواهر عقب نماند به فروش دست نوشته‌ها و نقاشیهای خود پرداخت. در چنین روزگاری پر تب و تاب، اولین اثر ادبی او به نام "الموسیقی" منتشر شد. این اثر ادبی، آثار دیگری چون عرائس المروج (عروس دشتها)، الارواح المتمرده (روانهای سرکش) و الاجنحة المتكسرة (بالهای شکسته) را در پی داشت.

در پاریس جبران به خاطر نقاشیهای خود مورد تحسین قرار گرفت. یکی از بازدیدکنندگان به نام "ماری هاسکل" که شیفته هنر وی شده بود، برای تکمیل این فن به او پیشنهاد مساعدت مالی کرد. او سومین زن زندگی جبران بود که به کمکش می‌شتافت. با کمکهای وی در سال ۱۹۰۸ م به نزد نقاش و پیکرتراش معروف فرانسوی "رودان" (۱۸۴۰ - ۱۹۱۷ م) رفت تا اصول نقاشی را از این هنرمند فرا گیرد. همانجا با افکار و زندگی شاعر و هنرمند انگلیسی ویلیام بلیک آشنا شد. وابستگی به عالم روح، تأمل و اندیشه و درون‌نگری تا سر حد غفلت از اطراف، مشارکت دادن "زن" در تأملات هنری و ملاطفت با او، خط و مشی زندگی بلیک بود. جبران پس از شنیدن این توصیفات مصمم شد تا او را الگوی زندگی خود قرار دهد.^(۴)

شنیدن خبر فوت مادر در پاریس بر او گران آمد اما چاره‌ای جز صبر نداشت. در

سال ۱۹۱۰ م به بوستون بازگشت تا به زندگی هنری خود ادامه دهد و چون تنهایی را ترجیح می‌داد، در نیویورک در آپارتمان کوچکی که خود آن را "صومعه" می‌نامید، اقامت گزید. در این شهر مرحله دیگری از زندگی یعنی تنهایی همراه با تأمل و تفکر را آغاز می‌کند. جبران با صومعه‌اش، بیشتر وقت خویش را صرف نوشتن و نقاشی می‌کرد. در همین سالها با میخائیل نعیمه و دیگر ادبای مهاجر آشنا شد. این جمع در سالهای بعد به تشکیل انجمن ادبی "الرابطة القلمیة" همت گماشتند. در سال ۱۹۲۰ م جبران رسماً به عنوان رئیس انجمن انتخاب گردید. او اکنون به اوج شهرت رسیده بود. با این حال به زبان عربی بسنده نکرد بلکه با فراگیری زبان انگلیسی تألیفاتی نیز برای خوانندگان این زبان به رشته تحریر در آورد. این تألیفات آنچنان مورد استقبال قرار گرفت که در کلیساها و حتی در مراسم ازدواج خوانده می‌شد. اما شهرت وی مانع از نفوذ و پیشرفت خطیر بیماری که از خویشان به ارث برده بود، نمی‌شد. او که طی سالیان عمر برای مبارزه با بیماریهای اخلاقی جامعه قد علم کرده

(۱) جبران - جبران خلیل: المجموعة الكاملة لمؤلفات جبران خلیل جبران: (با مقدمه میخائیل نعیمه) لبنان، مكتبة الرسول اکرم، ص ۱۷-۱۹

(۲) الفاخوری - حنا: همان منبع

(۳) غسان - خالد: جبران فی شخصيته و ادبه، بیروت، مؤسسه نوفل، ۱۹۸۳، ط ۱، ص ۱۶

(۴) الفاخوری - حنا: همان منبع، ص ۲۲۴

بود، حس می‌کرد که از درون چیزی او را می‌کاهد و او توان مبارزه با آن را ندارد، به این ترتیب با اینکه هیچ علاقه‌ای به میراث‌خواری نداشت، با وارث شدن بیماری سل، در دهم آوریل سال ۱۹۳۱م در بیمارستانی در نیویورک از پای درآمد. طبق وصیتش، جسدش را به زادگاهش منتقل کردند^(۱) که تا ابد از تپه‌های وادی "قادیشا" صدای ریزش آب و زمزمهٔ چوپانان را بشنود و این جبران بود که در هیأت کودکی درمانده و فقیر از بشری خارج شد اما اکنون هر چند زنده نبود اما در چشم هم وطنان خود به مرتبهٔ پیامبری نزدیک می‌شد و این همان آرزوی سالیان دراز او بود. بر سنگ قبرش نوشتند: "هنا یروقد بیئنا جبران" - که البته بعدها این کلمه به "بیئنا" تغییر یافت.

تألیفات جبران تجلی شخصیت اوست. این تألیفات، شیرین، خواندنی و اغلب در قالب داستان است. مکان وقوع حوادث، روستاهای لبنان است و قهرمانها از میان روستاییان کشاورز و چوپان می‌باشند که سادگی و فقر از خصوصیت ویژهٔ آنهاست. در دیگر موارد زنان ستم‌دیده و قابل ترحم را تصویر می‌کند و بر آنان دل می‌سوزاند. شاید بتوان گفت که جبران، برای جبران تحقیری که از زمان کودکی و در جوانی از جامعه دیده بود، می‌خواست به گونه‌ای مطرح شود و می‌دید که یکی از روشها، حرکت مخالف با روند عادی جامعه است. لذا همه آنچه را که در جامعه جاری بود، زیر سؤال برده و آماج حملات تند و تیز خود قرار می‌داد و با راه‌حلهای خلاف عرف و قاعده‌ای که

ارائه می‌داد، می‌خواست کرامت از دست رفته را به چنگ آورد.^(۲)

اسلوب ادبی جبران :

سبک ادبی جبران را متأثر از "اسحاق" (۱۸۵۶-۱۸۸۵)، "روسو" (۱۷۱۲-۱۷۷۸)، "نیچه" (۱۸۴۴-۱۹۰۰) و نیز تورات و انجیل دست‌مایه یازگی‌ها^(۳) می‌دانند^(۴) با وجود این باید اعتراف کرد که جبران، بانی مدرسه رومانتیک شرقی است؛ مکتبی که بعد از او هزاران دنباله‌رو داشت و خصوصیات ویژه‌اش به فکر یازگی یا دیگران نمی‌رسید. رومانتیسم جبرانی، آمیزه‌ای از نوع غربی آن و چیزهای دیگر بود. مسائل فردی و درونی با مسائل فکری، عاطفی، سیاسی، دینی و تمام مشکلات اجتماع انسانی قرین بود. بیان راه‌حلهای واقع‌بینانه یا غیر واقعی و درست یا نادرست، این سبک را از نظیر غربی خود متمایز می‌سازد. در جای جای آثار جبران و دیگر پیروانش، قضیهٔ وطن عربی چونان ستاره‌ای فروزان می‌درخشد. در عین حال هریک از آثارش، بیانگر جنبه‌ای از جنبه‌های روح اوست.

در تمام داستانهای جبران، گرچه قهرمانها متعدّدند اما همگی یک‌تند. جبران همان شبیحی است که پیشه‌ای جز گورکنی ندارد و همان کسی است که در آخرین دم و قبل از خودکشی می‌گوید: "زندگی، زنی زیبا اما بد سیرت است؛ کسی که سیرت او را باز یابد صورتش را زشت می‌شمرد."^(۵) آنچه باعث می‌شود مخالفان، نوک تیز حملهٔ خود را متوجه جبران نمایند، پرداختن افراطی او به

لذات و عشق جسمانی و ترسیم بدون حجاب و پوشش انسان خصوصاً "زن" در نوشته‌ها و نقاشیهاست که اینگونه موارد از آنجا که با اخلاق دینی در تعارض بوده و با لجام گسیختگی و بی بندوباری هم‌سنخ است، بیشتر با باورهای مذهبی متضاد می‌نماید.

(۱) حسیط - کاظم: اعلام و رواد، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۷، ص ۴۳۹؛ جبران -

جبران خلیل: المجموعة الكاملة، ص ۳۰

(۲) قبش - احمد: تاریخ الشعرالعربی الحديث، بی‌نا، ص ۲۹۸-۲۹۵

- علی - ابراهیم: مع اعلام الشعرالعربی، بیروت، منشورات دار احمد، ۱۹۷۴، ص ۱۷۱-۱۷۲

- المقدسی - انیس: الفنون الادبیه و اعلامها، بیروت، دارالعلم للملایین، ط ۵، ۱۹۹۰،

ص ۳۲۴-۳۲۶

(۳) شیخ ناصیف یازگی و دو فرزندش ابراهیم و خلیل از علمای بنام دوره خود بوده و در تعریب تورات و انجیل سهم عمده‌ای داشته‌اند. در شرح حال ابراهیم می‌خوانیم که او به دستور اسقفان مسیحی و پس از ۹ سال تلاش، انجیل را به زبان عربی فصیح ترجمه کرد.

(۴) الحاوی - خلیل: جبران خلیل جبران، (مترجم سعید فارس باز)، بیروت، دارالعلم

للملایین، ۱۹۸۲م، ط ۱، ص ۲۵ - ۶۰

- جبران - جبران خلیل: فی ضوء المؤثرات الاجنبیه، نذیرالعظمة، دمشق، دار طلاس، ۱۹۸۷،

ط ۱، ص ۱۷۳ - ۲۰۳

- ابی فاضل - ربیع: المدخل الی ادبنا المعاصر، بیروت، دارالجیل، ۱۹۸۵، ط ۱، ص ۷۴

(۵) جبران - جبران خلیل: العواصف، بیروت، مؤسسه نوفل، ۱۹۸۸، ط ۲، ص ۷۴

در این راستا "هاملتون جب" مستشرق اسلام شناس در کتاب "مطالعاتی در تمدن اسلامی" در مبحث ادبیات عرب می‌گوید: "شامیان مهاجر مقیم در مصر و بوستون سبکی برگزیدند که با ذوق عربی متناسب نبود. اینان قادر به حل مسائل نفسانی عرب نبودند چرا که از کیش مسیحیت پیروی می‌کردند. حتی مسائل مربوط به سبک را لاینحل باقی گذاشتند زیرا سبک عربی سبکی ویژه و برخاسته از الگوهای اسلامی است که در رأسشان قرآن و حدیث قرار دارد."^(۱)

... در صف مخالفان، مصطفی لطفی منفلوطی (۱۸۷۶م - ۱۹۲۴م) نویسنده معروف مصری قرار دارد که به عنوان منهدم کننده سبک جبرانی مطرح شده است.^(۲) وی در الازهر درس خواند و شاگرد محمد عبده (۱۸۴۹م - ۱۹۰۵م) بود. سبک او نیز سبکی برخاسته از آیات قرآن کریم است و در قیاس با اسلوب مهجر که متأثر از تورات و انجیل است، با ذوق ناقدان عربی تناسب بیشتری دارد.

در معارضه با جبران، برخی از تحلیلگران شخصیت و آثار وی، آن چنان مبالغه نموده‌اند که به استشهاد عنوانهای انتخابی در آثارش (المجنون - یوحنا المجنون - الاله المجنون) و با استناد اعتراف صریحش در مقاله المخدرات و المباحث که می‌گوید: "انا مُتَطَرِّفٌ حَتَّى الْجَنُّونِ" او را مبتلا به نوعی جنون و اختلال عصبی و شیزوفرنی و اسکیزوفرنی و مالیخولیا دانسته‌اند.^(۳) جبران بر همه این اعتراضها واقف بود ولی نه کلام آنان را مردود می‌شمرد و نه از

حرفهای خود دست بر می‌داشت. او بین خود و مقدسات مردم فاصله‌ای به درازای سالها می‌دید لذا بر همه آنها پشت پا زده و راه و رسمی و رای عرف جامعه را به نسل جوان پیشنهاد می‌کرد و با اعتقادی به شدت افراطی بر آن تأسی می‌جست چرا که اعتقاد داشت: آنکه در بیان حقیقت، راه میانه در پیش گیرد، تنها موفق می‌شود نیمی از آن را بازگو کند اما نیمه دیگر حق، همواره در حجاب ترس از گمان و قیل و قال مردم باقی خواهد ماند.^(۴)

با چنین صراحت و اعتماد به نفس و هماهنگی در گفتار و عمل بود که قشر جوان و نوجوان جامعه چنان به او اقتدا می‌کنند که "اشتر" می‌گوید:

"نوشته‌های او اثر عظیمی در کشور بر جای نهاد و زنان با الگو قرار دادن "ورده الهانی" مردان خود را ترک کردند."^(۵) و این همان چیزی بود که جبران می‌خواست و هفده سال قبل از مرگش در سال ۱۹۱۴م بدان اعتراف کرد:^(۶)

"آمده‌ام سخنی بگویم و خواهم گفت و اگر مرگ اجازه سخن گفتن ندهد، "فردا" هیچ رازی از رازهای کتاب بی‌نهایت را مخفی نخواهد داشت و آنچه امروز با یک زبان می‌گویم آینده با زبانهای بیشمار خواهد گفت."^(۷)

او در کنار سبک رومانیتیک، از سبک سمبولیسم یا رمزگرایی در بسیاری از جاها استفاده می‌کند از این رو تاریخ نویسان ادب عربی، تبلور مکتب رمزی در ادبیات عرب را از سوی جبران می‌دانند. جبران با استفاده از این اسالیب و با ترکیب همه عوامل مؤثر بر افکارش و

در راستای رسالتی که بر دوش می‌دید، مدرسه‌ای خاص بنا نهاد که به نام "اسلوب جبرانی" اشتها یافته است و ادیبانی همچون میخائیل نعیمه، نسیم عریضه، رشید ایوب، امین مشرق، نذره حداد، ایلیا ابوماضی، عبدالمسیح حداد و ولیم کستفلیس از جمله پیروان این اسلوب بودند.^(۸) این مدرسه دارای مشخصات ویژه‌ای بود از جمله:

آزادی زبان، جهت دادن نثر به سوی شعر، تحکیم پیوند ادب و سایر هنرها، دانستن رسالت اجتماعی برای ادبیات، سیر در وادی روحانیت، امتزاج برخی از ارزشهای ادب غربی با ادب عربی و سوق دادن ادبیات به سوی انسانیت.^(۹)

با مرگ جبران، این چشمه جوشان فرو نخشکید بلکه شعرای مشهوری نظیر ابو شبکه، صلاح لبکی و سعید عقل را سیراب کرد.^(۱۰)

(۱) الجندی - انور: خصائص الادب العربی، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۵، ط ۲، ص ۳۰۴

(۲) همان منبع، ص ۳۰۵

(۳) خالد - غسان: همان منبع، ص ۳۶-۳۵

(۴) جبران - جبران خلیل: العواصف، ص ۱۰۰-۱۰۹

(۵) الاشر - عبدالکریم: النثرالمهجری، ص ۱۳۶

(۶) جبران - جبران خلیل: المجموعة الكاملة، ص ۵ مقدمه

(۷) جبران - جبران خلیل: دمه و اینسامه، بیروت، مؤسسه نوفل، ۱۹۸۸، ط ۲، ص ۲۲۳

(۸) الخوری - ابراهیم: نواغ الادب، ص ۲۱

(۹) زکاء - طنسی: بین نعیمه و جبران، ص ۵۸-۵۶

(۱۰) موسی - شنیف: الشعرالعربی‌الحديث فی

سبک او گرچه خالی از نقاط ضعف نیست، اما مهارتش در ایجاد وحدت بین هنر و زندگی با استفاده از رمزگرایی و خیال پردازی، عاطفه رقیقی است که به الفاظش، طینتی خوش و رنگهایی دیده نواز می‌دهد. سبک ویژه او را "نثر شعری" خوانده‌اند؛ نثر است از آن جهت که دارای وزن و قافیه نیست اما در عین حال از شعر، تعبیر عاطفی و مجازی و صور و آهنگ آن را به ارث برده است.^(۱) از دید بلاغی که بدان بنگریم در تعابیر او، اسلوب انشاء و خصوصاً استفهام در معنی مجازی (انکار، توییح، تمنی، تعجب، حیرت و بگرانی و ...) مکرراً به کار رفته است، همچنین نثر او به صور خیالی و بدیعی مزین گشته و مساوات را به کنار گذاشته و از ایجاز و خصوصاً اطناب در بسیاری از جاها استفاده کرده است. به عنوان نمونه وقتی می‌گوید: "الغباوة مهدالخلو والخلو مرقد الراحة"^(۲) به گونه‌ای موجز بیانگر این مطلب است که غفلت و نادانی در طول زندگی انسان او را از تفکر و تجزیه و تحلیل مسائل و تلاش برای اصلاح و تغییر امور و گام برداشتن در جهت پیشرفت باز می‌دارد و به همین ترتیب او از دغدغه سختیها و رنج و عذابی که اینگونه امور بر انسان هوشمند و آزاده تحمیل می‌کند، در آسایش است. یا واژه "كهوف الشرائع و التقاليد"^(۳) را برای تمام عوامل منفی اعم از جهل و ترس و ظلم و تباهی ناشی از تقالید پوسیده و عرف ستمگر جامعه به استعاره می‌گیرد. از لحاظ صنعت بدیع نیز شاهد کاربرد

بی حد و حصر این صنعت خصوصاً طباق در انواع آن در آثارش می‌باشیم.^(۴) تأسی از کلمات تورات و انجیل و نیز کتاب مسلمانان، قرآن، در آثار جبران غیر قابل انکار است. از این رو می‌بینیم در داستان خلیل کافر آیات انجیل را مورد استشهاد قرار می‌دهد (الارواح المتمرده؛ ص ۱۰۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۶) و مقاله نشید الانسان را با آیه ۱۲ از سوره مبارکه بقره آغاز می‌کند. (دمعة و ابتسامة، ص ۲۱۲) و اصطلاحات و اسلوب قرآنی در بسیاری از عبارات او مشاهده می‌شود. بنابراین افکار او به دور از تعالیم الهی و خصوصاً مسیحیت نیست. خودش می‌گوید: يسوع از مدتها پیش به افکارم چنگ می‌انداخت. او بزرگترین حقیقت در حیات بشر است.^(۵) او همچنین از پیشوای شیعیان حضرت علی عليه السلام تمجید نموده و از صور بلاغی "نهج البلاغه" متأثر شده است.^(۶) تمایل او به مسلک صوفیانه و باطنیه، امری انکار ناپذیر است. او همصدا با صوفیان معتقد است که در این جهان هر چیزی به سوی محبت ره می‌سپارد و هر انسانی در این راه گام بردارد، از حرص و طمع و تکبر فکری و فرهنگی و نیز پیروی کورکورانه از تقالید و سنن جامعه خواهد رهید. بدون شک یک چنین گرایش به افکار صوفیانه دلایلی شخصی و اجتماعی دارد که از مهمترین آنها مبارزه منفی با قدرت حاکم می‌باشد.

آثار جبران:

حاصل عمر جبران در دو دسته آثار

خلاصه می‌شود، متون ادبی و نقاشیها؛ نوشتارهای او مجموعاً به ۱۶ تألیف می‌رسد که از میان آنها ۸ کتاب با نامهای: "الموسیقی"، "عرائس المروج"، "الارواح المتمرده"، "الاجنحة المتكسرة"، "دمعة و ابتسامة"، "المواكب"، "العواصف" و "البدائع و الطوائف" به زبان عربی نگاشته شده و ۸ اثر دیگر با نامهای: "المجنون"، "السابق"، "النبي"، "رمل و زبد"، "يسوع بن الانسان"، "الآلهة الارض"، "التائه" و "حديقة النبي" به زبان انگلیسی نوشته و بعدها توسط مترجمان به عربی ترجمه گردیده است.

تألیفات او به دو قسم ادب داستانی و ادب غیر داستانی (مقاله - امثال - شعر و...) تقسیم می‌شوند. بهترین نمونه داستان بلند او "الاجنحة المتكسرة" است و داستانهای کوتاه او در کتابهایی چون "عرائس المروج"، "الارواح المتمرده"، "دمعة و ابتسامة"، "العواصف"، "المجنون"، و "السابق" جای دارند. در این

لبنان، بیروت، دارالعودة، ۱۹۸۵، ط ۱، ص ۲۸۶ و نیز زک: قصیده غلواء ابو شبکه و قصیده سأم صلاح لبکی و قصیده قدموس سعید عقل.

(۱) جیده - عبدالحمید: الانجاعات الادبية فی الشعر العربي المعاصر، بیروت، مؤسسه نوفل، ۱۹۸۰، ط ۱، ص ۳۱۹

(۲) جبران - جبران خلیل: الاجنحة المتكسرة، بیروت، مؤسسه نوفل، ۱۹۸۸، ط ۲، ص ۲۸

(۳) الاجنحة المتكسرة، ص ۳۰

(۴) الحاری - خلیل: همان منبع، ص ۲۹۵، ۲۸۳

(۵) الفاخوری - حنا: همان منبع، ص ۲۲۴

(۶) الحاری - خلیل: همان منبع، ص ۳۰۱

آثار دو نمایشنامه نیز وجود دارد: "الصليان" که در کتاب "العواصف" آمده و "ارم ذات العماد" که در "البدائع و الطرائف" آورده شده است. این دو نمایشنامه تا حدی ضعیف به نظر می‌رسند چرا که از حرکت و ماجراجویی کمتری برخوردارند. و در سرتاسر آنها گفتگو به شکل ممتدی ادامه دارد. البته این نکته را در اکثر داستانهای او می‌بینیم. نویسنده وقتی قصه‌ای را آغاز می‌کند، در پی ذکر حوادث و وقایع جالب و شنیدنی نیست. بلکه هدفش این است که لابلای داستان، از زبان قهرمان یا خود که راوی یا شاهد ماجراست، به تبلیغ عقاید و افکار و نظرات خود بپردازد. زیرا حرفه او داستان نویسی نیست. او خود را صاحب پیامی می‌داند که باید به گوش جهانیان برساند. از این رو در داستانها "پیام" بر حوادث غلبه دارد. او قضاوت را به خواننده وانمی‌گذارد بلکه خود وارد صحنه شده با سخنرانیهای طولانی و غرا، حکم صادر می‌کند. او برای رساندن پیام خویش به الگو نیازمند است و قهرمان داستانها، الگوهایی هستند که با مردم جامعه به همدردی می‌نشینند. در عموم داستانها، قیام، راه حل نهایی است گرچه قیامهای او گاه غیر عملی است زیرا با سبک شرق همخوانی ندارد.

موضوع داستانها و مقالات او مسائل قومی، اجتماعی، فکری و هنری یعنی چهارگرایشی است که ویژه ادب معاصر می‌باشد، در "الاجنحة المتكسرة"، "الارواح المتمرده"، "عرائس المروج" و "العواصف" متمرّد و ناراضی می‌نماید

اما در "دمعة و ابتسامة" رویایی سرگردان بوده و در "المجنون" و "السابق" و "المواكب" حکیمی ژرف اندیش و سراتجام در "النسبی" راهبری مبسّتر است.^(۱)

جبران هنرمندی دارای سبک چند منظوره است. او با تصویرها و رنگها می‌اندیشد و با الفاظ و خطوط، اندیشه و تخیلات خود را آشکار می‌سازد. گاه با قلم مو افکار خود را در قالب خطوط ریخته و زمانی به زبان مادری و وقتی دیگر با زبان محل زندگی خود - انگلیسی - سخن می‌گوید. نقاشیها و نوشته‌های او دو جلوه از ظهور فکر اویند. او در نقاشیها نیز همچون تألیفات از سبک رمزی کمک می‌گیرد. به عنوان مثال وقتی می‌خواهد به قدرت خداوند واحد اشاره کند، تصویر کف دستی را می‌کشد که در وسط آن یک چشم وجود دارد و بقیه اجزای جهان در یک دایره به صورتی منظم دور این چشم قرار دارند و با این روش وحدانیت وجود را که خود از معتقدان بدان است، تصویر می‌نماید و وقتی می‌خواهد گرایش به آزادی را نشان دهد، جوان قوی و قد بلندی را تصویر می‌کند که با داشتن دو بال، پاهایش به زنجیر کشیده شده است. او همه قوا را جمع نموده و عضلات را کشیده تا پرواز کند اما توان آن را ندارد چرا که به قید و بندهای زیادی که رمز هوی و خواهشهای نفسانی است، بسته شده است.^(۲)

مبانی اندیشه جبران:

جبران از معتقدان به وحدت وجود

است. در نظر او خدا و انسان و طبیعت همه مظاهر مختلف وجودی یگانه ازلی و ابدی‌اند، از همین رو محور اصلی سخنان "مصطفی" در "النسبی" انسان است چرا که در او نفخه اولی دمیده شده و ذاتی عاری از هر آلودگی دارد: "كالمحيط هي ذاتك الربانية فهي ابدأ طاهرة من الدنس." (النسبی ص ۸۹) این انسان پس از "جدایی از اصل خویش" همواره در این دنیا احساس غربت می‌کند و در حالتی مملو از سرگشتگی و حزن و اندوه به سر می‌برد. او آنگاه عطشش مرتفع می‌گردد که یک بار دیگر به ذات مطلق "وصل" گردد. این معانی با مطالعه مقدمه کتاب "النسبی" به دست خواهد آمد. شهر "اورفلیس"^(۳) (النسبی، ص ۴۳) که "مصطفی" در آن فرود آمده، رمز دنیا و بیرون شدن از بهشت لقاست و انتظار مصطفی برای بازگشت سفینه (عودة السفینه، ص ۴۳) رمز اندوه دائمی انسان تا اتصال مجدد به منشأ هستی می‌باشد و دریای بیکران نیز رمز وجود مطلق است. (البحر الواسع، ص ۴۶) با چنین دید صوفیانه‌ای، جبران نسبت به انسان و هستی خوشبین است و در آنها چیزی جز خیر نمی‌بیند و با اعتقاد به اصل وحدت وجود، در نظرش همه انسانها سوار بر مرکبی واحدند تا به ذات الهی‌شان منتقل

۱- زکا- طنسی: همان منبع، ص ۲۱

۲) الناعوری - عیسی: ادب المهجر، مصر،

دارالمعارف، ۱۹۶۱ م، ص ۵۴-۵۵

۳) جبران - جبران خلیل: النسبی، بیروت،

مؤسسه نوفل، ۱۹۸۸، ط ۲، ص ۴۳

گردند.^(۱) شاید بارزترین دلیل بر صدق این گفتار، مقاله "صوت الشاعر" باشد. جبران در این مقاله می‌گوید: "همه جای کره خاکی را دوست می‌دارم، زیرا کشتزار "انسانیت" یعنی همان روح الهی در زمین است.^(۲) در دنباله مقاله با کاربرد واژه‌های "یا اخی" و "یا رفیقی" که خطاب‌ی بر آمده از محبت او نسبت به انسانیت است، پیوند عاطفی خود را با اطرافیانش به نمایش می‌گذارد: "أنت أخی و کلانا ابن روح واحد قدوس کلی ... و أنت رفیقی علی طریق الحیة و مسعفی فی ادراک کنه الحقیقة المستترة وراء الغیوم. انت انسان و قد أحببتک یا اخی ... أنت أخی و أنا أحبک ..."^(۳)

او انسان را از آن جهت که از روح واحد منشأ گرفته است، می‌ستاید و آنگاه که بر او ظلم می‌شود، همدرد با او اشک می‌ریزد.^(۴) با وجود این دید خوش‌بینانه، می‌بینیم کتاب "العواصف" سراسر مملو از مقالاتی حاکی از مواضع بدبینانه او نسبت به انسان می‌باشد. او دیگر از انسان و طبیعت مأیوس گشته است و "العواصف" طوفانهای ترسناکی است علیه هرآنچه می‌اندیشیده و همه دیدگاههای مثبتی که نسبت به مظهر خدا در زمین داشته است. او در بعضی از این مقالات (یا بنی امی، بین لیل و صباح، المخدرات و المباحض)^(۵) اعتراف می‌کند که تلاشهایش عقیم بوده و تفکرش ره به

باطل می‌پیموده است. این بدبینی و یأس آن چنان بر او سیطره می‌یابد که حتی به انکار ارزش شاعران، هنرمندان و پیامبران - این سه قشری که همواره مورد ستایش او بودند - می‌رسد. چنانکه از زبان "الاله المجنون"^(۶) (مقاله حفار القصور) می‌گوید: "شعر حرفه‌ای کهنه و قدیمی است که نه به سود مردم و نه به زیانشان می‌باشد. خدا و پیامبران و دین الفاضلی هستند که پیشینیان وضع نموده‌اند و تو از آنان اقتباس کرده‌ای."^(۷) حکمت نیز صفتی از صفات انسانهای ناتوان است.^(۸) اینگونه بیراه گفتنها، اوج ناامیدی او از انسان و رابطه‌اش با اجتماع را می‌رساند. به عبارت دیگر انسان خود به تنهایی از آنجا که روح خداست، قابل ستایش است، اما همین انسان آنگاه که نقش خود را به خوبی در جامعه ایفا نمی‌کند، سزاوار طعن می‌گردد.

نویسنده در آثارش یک بار شخصیت انسانها را از لحاظ فردی و بار دیگر از جهت اجتماعی بررسی می‌کند. او عقیده دارد، افراد در زندگی هر کدام به تنهایی از فلسفه خاصی پیروی می‌کنند و به این ترتیب دیدگاه انسانها نسبت به محیط خارج سه گونه است: گروهی بر زندگی نفرین می‌فرستند؛ دسته دوم مبارکش دانسته‌اند و گروه سوم در آن تأمل می‌کنند. جبران، اولی را به خاطر دردمندی‌اش و دومی را به خاطر کرمش و

سومی را به پاس شعور و الایش دوست می‌دارد.^(۹)

او در قالبی تمثیلی، بینش افراد را نسبت به جهان اطراف چندانگونه می‌داند: اول بدبینانی که به سایه زندگی چشم دوخته‌اند. دوم خوش‌بینان سطحی‌نگری که به جزئیات، دل خوش کرده‌اند. سوم رحمدلانی که به تلاشی بیهوده برای یاری رساندن به عدم پرداخته‌اند. چهارم صوفیانی که بتهای دست ساز بشر را عبادت می‌نمایند. پنجم خیال پردازانی که سرگرم او‌هامند.^(۱۰)

ادامه دارد

(۱) همان منبع، ص ۹۱

(۲) جبران - جبران خلیل: دمه و ابتهامة، ص ۲۱۶

(۳) همان، ص ۲۱۸

(۴) همان، ص ۲۱۹

(۵) جبران - جبران خلیل: العواصف، ص ۱۰۰، ۹۱، ۷۱

(۶) همان، ص ۳۳

(۷) همان، ص ۳۶

(۸) همان، ص ۳۸

(۹) جبران - جبران خلیل: دمه و ابتهامة، ص ۱۷۲

(۱۰) جبران - جبران خلیل: المجنون، بیروت، مؤسسه نوفل، ۱۹۸۸، ط ۲، ص ۷۱-۷۳

و جبران - جبران خلیل: البدائع و الطرائف، بیروت، مؤسسه نوفل، ۱۹۸۸، ط ۲، ص ۱۰۰-۱۰۳